

فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، بهار ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۱، ص ۱۶۱ - ۱۹۲

نقش صوفیان در تشکیل و تداوم حکومت بهمنیان

دکتر محسن معصومی*

ورود اسلام به جنوب هند در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری صورت گرفت. با این حال، این سرزمین از مدت‌ها پیش مورد توجه برخی از صوفیان مسلمان قرار گرفته بود که برای تبلیغ عقاید خویش به آن جا سفر کرده بودند. فتح دکن به دست مسلمانان و تأسیس حکومت بهمنیان به عنوان اولین حکومت مستقل مسلمان، باعث گسترش عقاید صوفیانه و نیز رشد فرقه‌های مختلف صوفیه گردید. صوفیان در این منطقه نفوذ و اعتبار فراوانی در میان گروه‌های مختلف اجتماعی پیدا کردند به طوری که پادشاهان بهمنی برای استقرار و تداوم قدرت خویش در دکن و نفوذ در میان مردم ناچار دست به دامان این گروه شدند و با نزدیک ساختن خویش به صوفیان از حمایت جدی مردم برخوردار گردیدند. صوفیان نیز فرصت پیش آمده را برای تبلیغ و گسترش آراء خویش مغتنم شمرده و به حمایت از بهمنیان پرداختند. این مقاله رابطه صوفیان و بهمنیان و نیز نقش صوفیان در تشکیل و تداوم حکومت بهمنیان را بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: هندوستان، بهمنیان، تصوف، دکن، گلبرگه، بیدر.

مقدمه

حملات مسلمانان به جنوب هند در دوره سلطان علاءالدین خلجی (حک: * ۶۹۵-۷۱۵) آغاز شد و در دوره محمد بن تغلق (حک: ۷۵۲-۷۲۵) مسلمانان همه این سرزمین را به تصرف خویش درآوردند. عواملی، چون ظلم و سخت‌گیری محمد تغلق به اتباع هندوی خویش در جنوب، انتقال پایتخت از دهلی به دولت آباد واقع در دکن، مهاجرت اجباری مردم به آن شهر و نیز ضعف حکومت محمد (در دهه‌های پایانی حکمرانی)، زمینه استقلال دکن به دست امیران و سرداران او را فراهم کرد. حسن کانگوی بهمنی، یکی از امیران محمد در دکن با ادعای انتساب به بهمن اسفندیار، پادشاه افسانه‌ای ایران، از فرصت پیش آمده به خوبی استفاده کرد؛ وی با حمایت و پشتیبانی دیگر امیران، پس از بسیج نیروها و تدارک چندین نبرد با محمد تغلق، در ۷۴۸ بر شهر دولت آباد مستولی شده و نخستین حکومت مستقل مسلمان را در دکن بنیان نهاد. پس از وی، هفده تن از فرزندان او حدود ۱۷۰ سال بر دکن فرمانروایی کردند. از این تعداد هشت تن در شهر «گلبرگه» استقرار داشتند. احمد اول (حک: ۸۳۸-۸۲۵هـ)، نهمین سلطان بهمنی پایتخت خویش را به دلایلی به شهر «بیدر» منتقل ساخت و سایر سلاطین بهمنی نیز پس از وی در این شهر به حکومت پرداختند. انتقال مرکز حکومت از گلبرگه به بیدر، تبعات سیاسی، اجتماعی و مذهبی بسیاری به دنبال داشت و باعث افزایش نقش دانشمندان و وزیران ایرانی در شوؤن مختلف حکومت بهمنیان شد.

بهمنیان در سراسر حکومت خویش در گلبرگه و بیدر، توجه فراوانی به دانشمندان، صوفیان، ادیبان، شعراء، صنعتگران و سایر نخبگان اجتماعی به ویژه در میان ایرانیان داشتند و این امر باعث شد که در این دوره، بسیاری از دانشمندان و صوفیان، از ایران و سایر سرزمین‌های اسلامی به دکن مهاجرت و برخی از آنان، مشاغل و مناصب بالایی سیاسی و

اداری را تصاحب کنند. در این میان، نقش مهمی که صوفیان از فرقه‌های مختلف تصوف، در حمایت از بهمنیان داشتند، قابل توجه است. تلاش پادشاهان بهمنی برای نزدیک ساختن این صوفیان به خویش و کسب مشروعیت و مقبولیت در میان مردم، یکی از نمونه‌های جالب همکاری میان صوفی و سلطان را در این دوره رقم زد.

تصوف در دکن پیش از بهمنیان

«دکن» سال‌ها قبل از هجوم لشکریان مسلمان، از طریق صوفیانی که از راه دریا و نیز از شمال هند، به این منطقه سفر کرده بودند، با اسلام آشنا شد؛ صوفیانی که خود را به فرقه‌های مختلف به ویژه قادریه و جنیدیه منسوب می‌کردند، دکن را منطقه‌ای مناسب برای تبلیغ آرا و عقاید خویش یافتند. این بطوطه در سفر به جنوبی‌ترین مناطق دکن، از مقابر و خانقاه‌هایی متعلق به صوفیان مسلمان در سیلان و برخی جزایر دیگر خبر داده است.^۱ هر چند محمد بن تغلق (حک: ۷۲۵-۷۵۲هـ) در دربار خویش در احاطه علما و فقها قرار داشت و تحت تأثیر افکار و آرای ابن تیمیه توجه چندانی به عقاید صوفیان نمی‌کرد^۲ و از جانب آنان مورد انتقاد قرار می‌گرفت، در دوره وی شبکه گسترده‌ای از صوفیان در شمال هند پدیدار گشت. محمد با انتقال پایتخت خویش از دهلی به دولت آباد (واقع در شمال دکن)، بسیاری از مردم، اشراف و دانشمندان را به این شهر منتقل کرد. انبوهی از این مهاجران صوفیانی بودند که به فرقه‌های مختلف تعلق داشتند. این اقدام محمد، سبب اختلاف در ارائه تعالیم صوفیان در شمال گردید، اما به محض ورود این صوفیان به جنوب، آنان شهرهای دولت آباد، خُلدآباد و برخی دیگر از شهرهای جنوبی را مکانی مناسب برای تبلیغ عقاید خویش یافتند و به سرعت، مشکلاتی که پس از انتقال پایتخت، در ارائه تعالیم و نیز امور خانقاه‌ها ایجاد شده بود، ترمیم و بازسازی کردند. به همین دلیل، مقارن شکل‌گیری بهمنیان، شهرهای دولت‌آباد و خلدآباد محل تجمع

انبوهی از صوفیان برجسته به ویژه پیروان فرقه‌های جنیدیه و چشتیه گردید. امیر حسن علاء سجزی (د ۷۳۶هـ)، میرمبارک کاروان (د ۷۳۶هـ)، خواجه حسن و خواجه عمر (د ۷۵۰هـ)، کاکا سعدبخش، شیخ رکن الدین بن عماد دبیر کاشانی، شیخ برهان الدین غریب (د ۷۳۹هـ)، شیخ وحیه الدین، شیخ یوسف حسینی مشهور به راجا (د ۷۳۱هـ)، شیخ زین الدین داوود شیرازی (د ۷۷۱هـ)، سیدعلاءالدین حسینی جیواری (د ۷۳۴هـ)، شیخ شمس الدین لامغانی (د ۷۳۶هـ)، شیخ عبدالله (د ۷۵۳هـ)، شیخ رکن الدین جنیدی، حاجی رومی، شیخ صوفی سرمست، شیخ کمال خجندی، منتجب الدین زربخش، کمال الدین سامانه، سیدعلاءالدین جویری (د ۷۸۱هـ) و شیخ عین الدین گنج العلم (د ۷۹۵هـ) برخی از این صوفیان بودند که به اجبار محمد بن تغلق به دکن نقل مکان کردند و هر کدام در شهر یا روستایی مشغول تبلیغ عقاید خویش گردیدند.^۳ به علاوه، هفت تن از صوفیان برجسته فرقه قادریه، معروف به «سبعه قادریه» در شهرهای گلبرگه، گلگنده، ورننگل و برخی مناطق دیگر فعالیت می‌کردند.^۴ این صوفیان روابط بسیار نزدیک و صمیمی با مسلمانان و هندوان دکن داشتند. بنابراین، از همان آغاز فعالیت خود در دکن به دلیل برخی آرا، عقاید و خصلت‌ها، از قبیل مبارزه با نابرابری و تبعیض و نیز مهمان‌نوازی مورد توجه مردم قرار گرفتند و به صورت گروهی درآمدند که به راحتی توانستند حمایت مردم را جلب کنند و آنان را به پیروی از اوامر و دستورات خویش وادارند.

تصوف در دوره بهمنیان

حکومت نوپای بهمنیان نمی‌توانست همانند تعلقیان برای جلب حمایت مردم بر فقها و علما تکیه کند، چرا که اکثر این افراد در دستگاه‌های اداری و قضایی تعلقیان خدمت کرده و حقوق و مواجب می‌گرفتند و نمی‌توانستند اعتماد پادشاهان سلسله جدید را جلب کنند. از این‌رو، بهمنیان به صوفیان - که قدرتی بیش از فقها در میان مردم دکن داشتند - رو آوردند.

صوفیان نیز این موقعیت را برای تبلیغ عقاید خویش و کسب منافع مادی مناسب دیدند. بر این اساس، از آغاز شکل‌گیری حکومت بهمنیان، همکاری گسترده‌ای میان صوفیان و طبقه حاکم به وجود آمد. در واقع، این گروه به عنوان حلقه ارتباط میان حکومت و مردم، اساسی‌ترین نقش را در همه امور سیاسی و اجتماعی این دوره ایفا کردند. سلاطین بهمنی نیز برای کسب مشروعیت و جلب حمایت مردم، توجه فراوانی به این طبقه کردند.

به طور کلی، صوفیان در دوره بهمنی چه در گُلبرگه و چه در بیدر، اصلی‌ترین رکن دین و سیاست و مدار همه امور سیاسی و اجتماعی به حساب می‌آمدند. حسن کانگو (حک: ۷۴۸-۷۶۰هـ)، بنیان‌گذار سلسله بهمنیان، زمانی که در دهلی زندگی می‌کرد (پیش از پیوستن به دربار محمد بن تغلق) به خانقاه نظام الدین اولیاء، معروف‌ترین صوفی آن دوره در دهلی رفت و آمد داشت و به گفته بسیاری از مورخان، نظام‌الدین در یکی از ملاقات‌های حسن با وی، سلطنت حسن را پیشگویی کرد و به وی مژده حکومت داد.^۵ به علاوه مؤلف تذکره الملوک خبر داده که شیخ سراج الدین جنیدی، صوفی معروف این دوره، هنگامی که حسن در دکن ساکن شد، سلطنت او را پیش بینی کرده است.^۶ این که چنین پیشگویی‌هایی از جانب صوفیان فوق صورت گرفته باشد یا نه، جای بحث است. و احتمال دارد مورخان و نویسندگان این روایات را در دوره فرزندان و جانشینان وی جهت خوش آیند این پادشاهان ساخته باشند. با این حال، حتی اگر روایات فوق را جعلی به حساب آوریم، باز هم رواج این مطالب در دوره بهمنیان و ذکر آن در اکثر تواریخ و تذکره‌هایی که در این دوره و پس از آن نوشته شده است، نشانگر اهمیت و اعتبار صوفیان نزد سلاطین و مردم دکن است، زیرا این پادشاهان برای کسب اعتبار و جلب حمایت مردم، به این قبیل سخنان متوسل می‌شدند.

علی رغم نفوذ صوفیان در سراسر دوره بهمنیان، نقش آنان در حکومت و نیز نحوه تعامل آنان با پادشاهان و حاکمان در دوره گُلبرگه و بیدر با یک‌دیگر متفاوت بوده است. در دوره

گُلَبَزْگَه، چند صوفی بسیار برجسته و پرنفوذ ظهور کردند که هر کدام توانستند همه صوفیان و خانقاه‌های دیگر را تحت‌الشعاع مقام علمی و معنوی خویش قرار دهند. این صوفیان به هیچ وجه وارد کارهای اجرایی و حکومتی نشدند و حتی برخی از آنان از پذیرش کمک‌های مالی سلاطین نیز سرباز زده و یا آن را با اکراه پذیرفتند. برخی از این صوفیان در برابر زیاده‌خواهی‌های سلاطین و زیرپا گذاشتن قوانین شرعی از سوی آنان، ایستادند و گاه سلطان را مجبور به عقب‌نشینی در برابر خواسته‌های مشروع خویش و پذیرفتن نظر و عقیده خود کردند. به طور کلی، این صوفیان، استقلال خویش را در امور دینی حفظ کردند و به دلیل نفوذ فراوان در میان مردم، سلاطین بهمنی مجبور به پذیرش خواست و نظر آنان شدند. شیخ سراج الدین جنیدی، شیخ زین‌الدین دولت‌آبادی، عین‌الدین گنج‌العلم و سید محمد گیسودراز، از جمله صوفیان معروف دوره گُلَبَزْگَه بودند.

درگذشت گیسودراز، آخرین صوفی معروف و با نفوذ در دوره گُلَبَزْگَه، خلأ بزرگی در میان صوفیان ایجاد کرد. تأثیر فقدان وی بر احمد اول (حک: ۸۳۸-۸۲۵)، نهمین پادشاه بهمنی چنان بود که وی را مجبور ساخت با انتقال پایتخت به بیدر و دعوت از سلسله جدیدی از صوفیان، در صدد جبران این ضایعه برآید. احمد اول تلاش کرد با دعوت از نخبگان و دانشمندان ایرانی، جامعه‌ای جدید بر اساس روابط فرهنگی و سیاسی نو در بیدر ایجاد کند از این‌رو، وی ناامید از تأثیر فرزندان و نوادگان گیسودراز در جامعه، دست به دامن صوفیان خاندان نعمت‌اللهیه شد تا علاوه بر هم‌خوانی با جامعه جدید، با عقاید و تمایلات شیعی وی نیز هماهنگ باشند. به همین دلیل، وی که از طریق برخی شاگردان شاه نعمت‌الله ولی با آثار و کرامات او آشنا شده بود، نعمت‌الله و فرزندان او را به پایتخت جدید فراخواند. نعمت‌الله، خود از پذیرش دعوت سلطان سرباز زد. لیکن یکی از نوه‌های خویش را به بیدر فرستاد. پس از درگذشت نعمت‌الله، فرزندان و مریدان وی همگی راهی دربار بیدر گردیدند. علی‌رغم ادامه

فعالیت صوفیان فرقه‌های دیگر، دوره حکومت بهمنیان در بیدر را باید دوره تفوق و برتری صوفیان قادییه از شاخه نعمت‌اللهیه دانست. بر خلاف دوره گُلَبَزْگَه، در «بیدر» هیچ صوفی برجسته‌ای که بتواند همه صوفیان را تحت‌الشعاع قرار داده و نقش یگانه داشته باشد، ظهور نکرد. از طرفی صوفیان دوره بیدر و فرزندان و نوادگان شاه نعمت‌الله به طور گسترده وارد خدمات سیاسی و نظامی گردیدند و برخی از آنان حتی به فرماندهی سپاه دست یافته و در نبردهای زیادی شرکت کردند. برخی از این صوفیان در تنازعات و اختلافات سیاسی میان دو گروه «آفاقی» و «دکنی» نقش مهمی ایفا کردند. آنان با خاندان شاهی روابط سببی گسترده‌ای برقرار کردند و احترام و نفوذ آنان در میان مردم تنها به دلیل نقش برجسته دینی و معنوی آنان نبود، بلکه بیشتر به سبب موقعیت برتر سیاسی و اجتماعی آنان و روابطی بود که با سلاطین و امرا داشتند.

صوفیان برجسته در دوره بهمنیان

۱. شیخ رکن‌الدین بن شیخ سراج‌الدین ابوالمظفر جنیدی (۷۸۱-۶۷۰هـ): وی اولین صوفی برجسته و صاحب نفوذ در دوره پنج سلطان نخست بهمنی است. در واقع، شیخ سراج‌الدین جنیدی، نام پدر اوست که به وی اطلاق می‌گردید. او از صوفیان منسوب به فرقه جنیدیه است که نسبتش با دوازده واسطه به ابوالقاسم جنید بغدادی می‌رسد.^۷ پدر وی از بغداد به پیشاور مهاجرت کرد و شیخ سراج در ۶۷۰هـ در این شهر به دنیا آمد. او از صوفیانی بود که در ۷۲۹هـ، با اجبار و اکراه محمدبن تغلق از دهلی به دولت‌آباد نقل مکان کردند.^۸ وی در مدت حضور خویش، تلاش زیادی برای تبلیغ اسلام و نیز آموزه‌های فرقه متبوع خویش در میان مسلمانان و هندوان انجام داد و موفق شد گروهی از هندوان را به دین اسلام جذب کند.^۹

شیخ سراج در دوره پنج سلطان نخست بهمنیان، نقش مهمی در مسائل سیاسی، اجتماعی و مذهبی ایفا کرد؛ این سلاطین در کارهای مهم سیاسی و اجتماعی، نظری وی را جویا شده و به آن عمل می‌کردند. به گفته مؤلف تذکره الملوک، حسن کانگو قبل از رسیدن به سلطنت، در روستای کودچی (گنگی) در نزدیکی میرج (از توابع دولت آباد)، مدتی به همراه مادر خویش در خدمت شیخ سراج بود و از شاگردان و مریدان خانقاه او به حساب می‌آمد.^{۱۱} در این مدت، شیخ در موقعیت‌های مختلف بارها سلطنت حسن را پیشگویی کرد و با پیشنهاد و راهنمایی وی بود که حسن لشکریانی برای نبرد با نیروهای تغلقیان و هندوان فراهم ساخت.^{۱۱} پس از پیروزی حسن و استقرار حکومت بهمنیان، شیخ سراج، موقعیت برتری یافت. شیخ مراسم جلوس و تاج‌گذاری حسن را در مسجد قطب‌الدین مبارکشاه خَلْجی در دولت آباد انجام داد و به هنگام جلوس وی، خطبه‌ای به زبان عربی ایراد کرد و به رسم عباسیان، عبایی سیاه بر سلطان پوشانید.^{۱۲} این شیوه، هنگام جلوس چهار تن از جانشینان حسن کانگو؛ یعنی محمد اول (حک: ۷۷۷-۷۶۰هـ)، مجاهد شاه (حک: ۷۸۰-۷۷۷)، داوود (حک: ۷۸۰) و محمد دوم (حک: ۷۹۹-۷۸۰) نیز تکرار شد و در مراسم تاج‌گذاری و جلوس هر یک از آنان شیخ پیراهن و دستاری سیاه بر سلطان پوشانید و پس از ایراد خطبه، با آنان بیعت کرد.^{۱۳} حسن کانگو پس از سرکوب یک شورش در سال ۷۵۲هـ به «ساعَر» در جنوب گُلَبَزْگَه رفت و در آن جا با بسیاری از علما و صوفیان دیدار کرد.^{۱۴} ظاهراً وی در همین سفر روستای کودچی در اطراف آن را به صورت «جاگیر» به شیخ سراج بخشید و شیخ نیز با اکران آن را پذیرفت. در کتاب‌خانه مقبره شیخ در گُلَبَزْگَه دو سند درباره این جاگیر موجود است؛ در یک سند که مربوط به سال ۷۷۹هـ است، شیخ سراج تولیت این جاگیر را به نوه خویش، شیخ شبلی واگذار کرده است و در سند دیگر که به «وصیت‌نامه» معروف است، شیخ برخی از درآمدهای حاصل از این جاگیر را میان فرزندان خود و گروهی از مردم تقسیم کرده است.^{۱۵} القابی از قبیل

مرجع اهل الاسلام، صاحب نگین و تاج، قطب دوران، قطب الاقطاب، قطب الانام و غوث الاسلام که سلطان در سند اول، خطاب به شیخ به کار برده، اعتقاد وی به شیخ و نهایت احترام او را در نزد دربار نشان می‌دهد.

محمد اول، همانند پدر، به شیخ سراج اعتقادی راسخ داشت.^{۱۶} او مدام برای زیارت شیخ و استمداد از وی، از گلبرگه به روستای کودچی می‌رفت. شیخ که شاهد رنج‌های سلطان و همراهانش در این رفت و آمدها بود؛ تصمیم گرفت در گلبرگه ساکن شود. این امر باعث خوشحالی فراوان سلطان گردید و برای وی خانقاه و خانه‌ای در پایتخت بنا کرد.^{۱۷} سلطان در آغاز و پایان هر لشکرکشی به خانقاه شیخ می‌رفت و با اجازه وی به شهرها و نواحی مختلف حمله می‌کرد. به علاوه پس از کسب پیروزی و به دست آوردن غنایم، خمس آن را جهت تقسیم میان مستمندان، نزد شیخ می‌فرستاد.^{۱۸}

مجاهدشاه و محمد دوم نیز با شیخ رابطه‌ای نیکو داشتند. به گفته مؤلف تذکره الملوک، مجاهدشاه هر روز در خانقاه شیخ حاضر می‌شد و بسیاری از کارهای دیوانی را در آن جا انجام می‌داد.^{۱۹} در اواخر سلطنت مجاهد رابطه وی با شیخ سراج به دلایلی تیره شد. این امر به قدری مردم را به سلطان بدبین کرد که پس از مرگ سلطان، مردم اجازه ندادند او را در مقبره خانوادگی‌اش به خاک سپارند.^{۲۰} شیخ سراج در دوره محمد دوم در ۷۸۱ هـ درگذشت. سلطان محمد به هنگام بیماری شیخ به عیادت او رفت و پس از وفات وی نیز بر سر تربتش حاضر شد و مراسم تعزیت به جای آورد.^{۲۱}

شیخ سراج در دوران فعالیت خویش، شاگردان بسیاری تربیت کرد و بسیاری از صوفیان را از ایران و شمال هند به درگاه خویش جذب نمود. از این‌رو، فعالیت فرزندان و مریدان شیخ پس از وی نیز ادامه یافت. شیخ درآمدهای جاگیر اعطا شده به خود را در میان فرزندان و برخی مردم تقسیم کرد که این امر نشان دهنده ادامه فعالیت این گروه پس از اوست. انتقال

پایتخت به بیدر باعث کم شدن نفوذ صوفیان جنیدی و اعقاب شیخ سراج گردید. با این حال، خانقاه آنان در سال‌های پایانی حکومت بهمنیان و نیز در دوره جانشینان آنان در بیدر هم‌چنان فعال بود و گروه‌های زیادی از مردم را به خود جلب می‌کرد.^{۲۲} حضور محمودشاه بهمنی در سال ۹۰۱ هـ در مقبره شیخ سراج در گلبرگه و دیدار با سجاده‌نشین آن، نشانه اهمیت این خانقاه در اواخر دوره بهمنیان است.^{۲۳} خانقاه شیخ سراج الدین جنیدی امروزه نیز در گلبرگه با نام «روضه شیخ» بسیاری از علاقه‌مندان را به خود جلب می‌کند.

۲. عین الدین محمد جنیدی بیجاپوری مشهور به گنج‌العلم (۷۹۵-۷۰۶ هـ): دیگر صوفی برجسته جنیدی در دوره سلاطین نخست بهمنی است. از رابطه گنج‌العلم با پادشاهان این سلسله اطلاع چندانی در دست نیست. دیدار حسن کانگو با وی به هنگام سفر سلطان به ساغر، در کنار سایر دانشمندان و بزرگان آن عصر نشانه اعتباری است که وی نزد اولین سلطان بهمنی داشته است. وی یکی از صوفیان فعال جنیدی دکن در دوره بهمنیان است و آثار و تألیفات زیادی به وی منسوب است. لیکن متأسفانه، هیچ‌یک از این آثار موجود نیست. گستردگی حوزه مطالعاتی و پرداختن به موضوعاتی، از قبیل تفسیر، تصوف، کلام، حدیث و تاریخ، نشانه وسعت دانش و معرفت وی است. به طاکلی، می‌توان او را بزرگترین و پرکارترین صوفی دکن، قبل از گیسودراز دانست.^{۲۴} محمد قادری در اثر کوچک خویش به نام *شجره اجازه و اراده* که به بیان شجره‌نامه صوفیان جنیدی در دکن اختصاص دارد، از یکی از آثار گنج‌العلم به نام *اطوار الابرار* سود برده است.^{۲۵} این کتاب به زبان عربی و درباره شرح حال و نسب صوفیان جنیدی بوده است. محمد سلیمان صدیقی، محقق برجسته تاریخ تصوف در دکن، مدعی است که خلاصه‌ای از این کتاب به زبان فارسی موجود است.^{۲۶} یکی از آثار مهم وی به نام *ملحقات طبقات ناصری* نیز در اختیار مورخانی چون فرشته و عبدالجبار قرار گرفته است. مطالب این دو مورخ به نقل از گنج‌العلم، نشانه احاطه وی بر تاریخ سرزمین‌های

اسلامی و نیز رابطه مؤلف با بهمنیان است.^{۲۷}

۳. شیخ زین الدین دولت آبادی (۷۷۱-۷۰۱هـ): وی اولین صوفی برجسته از سلسله چشتیه در دوره بهمنیان است. شیخ زین الدین در ۷۰۱هـ در شیراز متولد شد و در جوانی به هندوستان و دربار محمد بن تغلق سفر کرد. وی نیز از جمله دانشمندانی بود که به دستور محمد بن تغلق از دهلی به دولت آباد نقل مکان کردند. زین الدین در آغاز دانشمندی عقل‌گرا و از منتقدان صوفیه بود. ولی تحت تأثیر برهان الدین غریب به تصوف گرائید و پس از درگذشت وی در ۷۳۷هـ به عنوان خلیفه و جانشین وی شناخته شد. زین الدین با حسن کانگو و محمد اول معاصر بود. وی، از جمله صوفیانی است که بر اصول دینی و فرقه‌ای خویش شدیداً پایبند بود و هیچ جاگیر یا هدیه‌ای از جانب سلاطین نپذیرفت. رابطه حسن کانگو با وی بسیار صمیمی بود. به گفته فرشته حسن کانگو پس از استقرار بر تخت سلطنت، پنج من طلا و ده من نقره برای شیخ برهان الدین فرستاد تا میان فقرا و مساکین تقسیم کند.^{۲۸} لیکن با توجه به درگذشت برهان الدین در سال ۷۳۷هـ و انتخاب زین الدین به جای وی، به نظر می‌رسد کانگو این مقدار طلا و نقره را برای شیخ زین الدین فرستاده است. شیخ زین الدین پس از درگذشت حسن، محمد فرزند وی را به دلیل ارتکاب مناهی و شرب خمر، فرد مناسبی برای احراز سلطنت ندانست و از بیعت با وی سرباز زد. این امر باعث بدبینی مردم به سلطان شد. از این رو، وی تلاش فراوانی برای جلب رضایت شیخ به عمل آورد ولی این تلاش‌ها ثمری نبخشید و روابط آن دو همچنان تیره باقی ماند. به علاوه شیخ زین الدین، حاکم دولت آباد به بهرام خان مازندرانی که علیه محمد اول شوریده بود، پناه داد و از این طریق نارضایی خویش را از سلطان آشکار ساخت. سلطان از وی خواست که شهر را ترک نماید، لیکن وی به شدت در مقابل این تقاضا ایستاد و ضمن رد درخواست سلطان از او خواست از ارتکاب معاصی و محرّمات دوری کند، امر به معروف و نهی از منکر نماید و به قوانین شرعی جامع عمل پوشد

تا وی حکومت او را مشروع دانسته و به رسمیت شناسد. غضب شیخ زین الدین سبب وحشت سلطان و در نتیجه، پذیرش نظر وی گردید. بنابراین دستور داد مغازه‌های شراب‌فروشی بسته و دزدان و غارت‌گران و کسانی که به اعمال خلاف شرع دست می‌زدند، تنبیه شوند. شیخ نیز وی را دعای خیر کرد و به او لقب «غازی» داد.^{۲۹} از آن پس رابطه شیخ و سلطان بسیار خوب شد؛ و سلطان در سختی‌ها و ناملایمات سیاسی و اجتماعی به خانقاه وی می‌رفت و از او استمداد می‌جست.^{۳۰} اصرار شیخ بر خواسته‌های خویش و عقب‌نشینی سلطان در برابر وی، از طرفی، نشانه پابندی شیخ بر اصول و قوانین دینی و از طرف دیگر، حاکی از نفوذ فوق‌العاده وی در میان مردم است، به طوری که سلطان بهمنی را با همه قدرت و شوکت مجبور به عقب‌نشینی کرد. به علاوه این امر نشان می‌دهد در میان صوفیان این دوره، اختلافاتی درباره نحوه تعامل با حاکمان وجود داشته است، چرا که در همین سال‌ها شیخ سراج الدین جنیدی از حامیان سرسخت محمد اول در همه امور سیاسی و اجتماعی بود و طبق اسناد موجود اموال و جاگیرهایی از پادشاهان بهمنی پذیرفته بود. در واقع شیخ زین الدین با اعمال خویش، به نوعی شیخ سراج و حمایت‌های وی از سلطان را مورد طعن قرار داده بود.

شیخ زین الدین دارای شاگردان و مریدانی بود که پس از وی در شهرهای مختلف دکن و گجرات فعالیت می‌کردند. شخصی به نام امیر حسین ملفوظات شیخ را تحت عنوان هدایت القلوب جمع‌آوری کرده و امروزه موجود است.^{۳۱}

۴. سید محمد بن یوسف حسینی معروف به گیسودراز: صوفیان معروف سال‌های نخستین حکومت بهمنیان؛ یعنی شیخ سراج‌الدین جنیدی، شیخ زین‌الدین دولت‌آبادی و عین‌الدین بیجاپوری تا اواخر دوره محمد دوم همگی درگذشتند. مریدان و خلفای این صوفیان در گلبرگه و سایر شهرهای دکن فعال بودند، اما صوفی برجسته‌ای که بتواند خلأ ناشی از فقدان آنان را پر کند و همه مردم را گرد خویش جمع کند، در میان آنها وجود نداشت.

فیروزشاه برای پرکردن این خلأ دست به دامان یکی از صوفیان معروف و پرنفوذ چشتیه؛ یعنی سید محمد گیسودراز شد. گیسودراز در ۷۲۱ هـ در دهلی متولد شد. پدرش از صوفیانی بود که محمد بن تغلق او را به دولت آباد منتقل کرد. گیسودراز پس از مدتی اقامت در دولت آباد، در جوانی مجدداً برای کسب دانش از برخی دانشمندان و صوفیان بزرگ به ویژه شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی، راهی دهلی گردید. و در خدمت چراغ دهلی به مقامی عالی دست یافت و پس از درگذشت او، به عنوان خلیفه و جانشین وی برگزیده شد.^{۳۲} نامالایماتی که در اوایل قرن نهم در دهلی و شمال هند به وجود آمد و ظهور سلطان قدرت‌مندی، چون فیروزشاه در دکن، احتمالاً از دلایلی بوده است که گیسودراز را در حدود نود سالگی مجبور ساخت از دهلی روانه جنوب گردد و در خلدآباد سکنی گزیند. وی در این زمان علاوه بر تربیت شاگردان فراوان و تألیف چند کتاب، دارای شهرت و محبوبیت زیادی در میان مردم بود. بنابراین، حضور گیسودراز در دربار یکی از پادشاهان می‌توانست علاوه بر کسب شهرت و امتیاز بر سلاطین دیگر، سبب حمایت و مقبولیت مردمی وی شود. فیروزشاه از طرفی به دنبال یک صوفی برجسته برای پر کردن خلأ ناشی از فقدان صوفیان جنیدی بود و از طرف دیگر، بیم آن داشت که گیسودراز با پیوستن به دربار سلاطین مسلمان مألوه، گجرات یا خاندیش موجب تقویت و برتری آنان شود. از این رو، فرصت پیش آمده را مغتنم شمرد و گیسودراز را به گلبرگه دعوت کرد. گیسودراز نیز که همواره به دنبال اشاعه افکار و عقاید خویش بود، از این دعوت استقبال کرد.

ورود گیسودراز به گلبرگه با حسن قبول و استقبال بی‌نظیر سلطان و مردم مواجه گردید. او به سرعت توانست بر همه اقشار مختلف مردم تأثیر نهد و آنان را از طبقات مختلف به سوی خویش جلب کند. به علاوه بسیاری از مریدان گیسودراز و نیز طالبان علم از شمال هند و شهرهای مختلف دکن برای بهره‌گیری از مقام معنوی و علم و دانش او راهی گلبرگه شدند.^{۳۳}

رابطه فیروزشاه و گیسودراز در آغاز بسیار خوب و صمیمی بود. سلطان توجه فراوانی به وی داشت و کارهای مهم سیاسی و اجتماعی را با صلاح‌دید و مشورت وی انجام می‌داد. گیسودراز نیز سلطان را مورد توجه و دعای خیر خویش قرار می‌داد.^{۳۴} اما رابطه سلطان و گیسودراز به زودی به سردی گرائید. مورخان و محققان دلایل فراوانی را برای تیرگی روابط آن دو برشمرده‌اند. فیروزشاه پادشاهی عقل‌گرا بود و به فلسفه و نجوم و علوم عقلی اهمیت زیادی می‌داد. دربار او محل نزاع و اختلاف دو گروه از دانشمندان؛ یعنی اهل ظاهر و اهل باطن بود. با توجه به این که گیسودراز توجه چندانی به علوم عقلی نداشت، احتمال می‌رود اختلاف این دو گروه و سعایت برخی از دانشمندان عقل‌گرا، مانند میر فضل الله آنجو موجب سردی روابط آن دو شده باشد.^{۳۵} دلیل دیگر این اختلاف، محبوبیت و شهرتی بود که گیسودراز در میان طبقات مختلف اجتماعی دکن به دست آورد. برخی ویژگی‌های اخلاقی گیسودراز از قبیل مهمان‌نوازی، پذیرش مردم از هر طبقه و نژادی در سلک پیروان خویش، زبان گویا و فصاحت و مهارت وی در ارائه آموزش‌ها و تعلیمات خویش و نیز آشنایی با زبان‌های فارسی، دکنی، عربی و سانسکریت، او را به چهره‌ای محبوب و مورد توجه همه مردم، حتی هندوان تبدیل کرده بود.^{۳۶} مردم در همان زمان، برخی شکست‌های فیروزشاه را از سلطان ویجیانگر به دلیل نارضایی گیسودراز از وی می‌دانستند؛ این امر خود دلیل نفوذ فوق‌العاده گیسودراز در میان مردم و حمایت افکار عمومی از اوست.^{۳۷} یکی از معروف‌ترین القابی که مردم به گیسودراز دادند، لقب «بنده نواز» است. این لقب به دلیل مهمان‌نوازی گیسودراز و توجه وی به حال فقرا و زیردستان و همه کسانی که به خانقاه او وارد می‌شدند، به او داده شد.^{۳۸} و به روشنی بیانگر رابطه صمیمانه گیسودراز با مردم و نفوذ در میان آنان است. محبوبیت وی شهرت و قدرت سلطان و فقهای دربارش را، تحت الشعاع قرار داده بود؛ ازدحام مردم در خانقاه وی، که در نزدیکی قصر سلطان قرار داشت به اندازه‌ای بود که فیروزشاه آن را مانع انجام کارهای دیوانی

و درباری دانست و از وی خواست خانقاه خویش را به مکانی دیگر منتقل سازد.^{۳۹} وی حتی پس از مرگ، محبوبیت فراوانی نزد مردم داشت به طوری که برخی مردم دکن معتقد بودند که ثواب زیارت آرامگاه وی با زیارت مکه برابر است.^{۴۰} گیسودراز با ولی عهدی حسن خان، فرزند فیروزشاه مخالفت کرد و او را شایسته سلطنت ندانست. این امر مورد توجه احمدخان، برادر فیروزشاه که منصب امیرالامرای داشت، قرار گرفت. احمدخان قبل از این نیز با گیسودراز رابطه‌ای بسیار صمیمی داشت. در نزاع احمدخان و فیروزشاه برای تصاحب سلطنت، گیسودراز از احمدخان حمایت کرد؛ در واقع، او با یاری و پشتیبانی گیسودراز توانست بر برادر خویش غلبه و قدرت را تصاحب کند. روی گردانی گیسودراز از فیروزشاه، یکی از دلایلی بود که باعث ضعف و سپس شکست وی از احمد اول شد.^{۴۱} از این رو، وی بیش از پیش مورد توجه احمد اول قرار گرفت؛ سلطان خانقاه بزرگی برای گیسودراز ساخت و برای هزینه‌های آن اوقاف فراوانی قرار داد.^{۴۲} احمد اول خود در خانقاه گیسودراز حاضر می‌شد و به سخنان وی گوش فرا می‌داد و گاه صوفیان و مریدان وی را با بخشش و انعام خویش نوازش می‌کرد. سند یکی از جاگیرهایی که احمد اول برای تأمین هزینه‌های خانقاه به گیسودراز واگذار کرد، هم اکنون در کتابخانه مقبره وی در گلبرگه موجود است.^{۴۳} درگذشت گیسودراز در سال‌های نخست سلطنت احمد اول سبب شد که سلطان برای جبران فقدان وی، با دعوت از خاندان شاه نعمت‌الله، صوفیانی دیگر را وارد تاریخ سیاسی و اجتماعی دکن سازد.

گیسودراز علاوه بر رابطه‌ای که با دو سلطان بزرگ بهمنیان - فیروزشاه و احمد اول - داشت، با اقدامات علمی و تألیفات خویش، تربیت مریدان، گسیل داشتن خلفای فراوان به شهرهای مختلف و گسترش فعالیت خانقاه‌ها در سراسر دکن، رونق و سازمانی جدید به سلسله چشتیه بخشید. وی در گلبرگه و سایر شهرهای دکن ۴۲ خلیفه برای خویش برگزید که هر یک به نوبه خویش مشغول آموزش و تبلیغ عقاید چشتیه بود. دو فرزند وی، سید اکبر

حسینی مؤلف کتاب تبصره اصطلاحات الصوفیه و سید اصغر حسینی، شاه راجا، خواجه احمد دبیر، مولانا علاءالدین گوالیاری، شیخ صدرالدین خواندمیری، سید کمال الدین غزنوی، قاضی اسحاق و شیخ علاءالدین انصاری از جمله خلفای معروف وی بودند که نقش مهمی در اشاعه تعالیم چشتیه در دکن ایفا کردند.^{۴۴} در واقع، گیسودراز را باید پرکارترین و مؤثرترین صوفی چشتیه در دکن به حساب آورد. او با تألیفات فراوان خویش باعث آشنایی مردم دکن با فرهنگ و علوم مربوط به تصوف آن گونه که در ایران و سایر سرزمین‌های اسلامی رواج داشت، گردید و تعالیم صوفیه به ویژه فرقه چشتیه از طریق وی وارد این منطقه از جهان اسلام شد. او با تألیف برخی آثار به زبان دکنی (اردو قدیم)، - که زبان عامه مردم دکن در آن دوره بود - و نیز پذیرش هندوان در خانقاه خویش و برگزاری جلسات بحث و مناظره با آنان درباره مسائل دینی و مذهبی، باعث ارتباط بیشتر دو فرهنگ اسلامی و هندو در این دوره گردید.^{۴۵}

درگذشت گیسودراز و سپس انتقال پایتخت به بیدر فعالیت‌های منظم چشتیه را دچار خلل کرد، لیکن گیسودراز فرزندان، نوادگان و مریدان زیادی داشت که پس از او در گلبرگه و بیدر و برخی دیگر از شهرهای دکن فعال بودند و مورد توجه و احترام سلاطین بهمنی و نیز مردم قرار داشتند. برخی از نوادگان وی از جمله سید شاه سفیرالله، بر خلاف سنت خانوادگی خویش و علی رغم توصیه گیسودراز، وارد دستگاه اداری بهمنیان شدند.^{۴۶} اسناد و مدارکی در دست است که نشان می‌دهد سلاطین بهمنی در دوره بیدر نیز به صوفیان چشتیه توجه داشتند و با اختصاص اوقاف و مالیات برخی از روستاها جهت تأمین هزینه خانقاه‌های این فرقه، به حمایت و یاری آنان پرداختند.^{۴۷} احمدشاه دوم، یکی از نوادگان گیسودراز به نام شاه یدالله را به بیدر دعوت کرد، اما وی نپذیرفت و برادر خویش ابوالفیض من‌الله (۸۷۹-۸۱۱هـ) را نزد سلطان فرستاد. وی یکی از صوفیان معروف چشتیه در بیدر است. پس از او فرزندش نصیرالدین ابوالحسن کلیم‌الله به منصب سجادگی این فرقه رسید. صوفیان چشتیه بیدر در دوره‌های بعد

همگی از نسل وی هستند و نوادگان او امروزه نیز در بیدر فعال می‌باشند.^{۴۸} ابوالفیض من‌الله دارای کتابی به نام *شوامل الجمل فی شمایل الکمل* است. این کتاب، ملفوظات ابوالفیض است که فرزند کوچک او ناصرالدین ابوالحسن کلیم الله آن را جمع آوری کرده و دارای اطلاعات مفیدی درباره فعالیت صوفیان چشتیه به‌ویژه خاندان گیسودراز در دوره بهمنیان است.^{۴۹} خانقاه برخی از صوفیان چشتیه، به ویژه ابوالفیض من‌الله پس از بهمنیان و در دوره جانشینان آنان و نیز نظام‌های حیدرآباد، هم‌چنان به فعالیت خود ادامه داد و برخی سلاطین و امرا به آن توجه ویژه‌ای داشتند.^{۵۰}

۵. خاندان شاه نعمت الله: جلوس احمد اول بر تخت سلطنت علاوه بر تأثیرات سیاسی و اجتماعی بر حکومت بهمنیان، به نقطه عطفی در تاریخ تصوف در دکن نیز تبدیل گردید. کمی پس از جلوس وی، گیسودراز بزرگترین حامی سلطان و کسی که سلطان حکومت خویش را مدیون وی بود، درگذشت. فقدان گیسودراز از نظر اجتماعی و روحی برای احمد اول ضایعه‌ای سنگین به حساب می‌آمد. او بنا بر دلایلی تصمیم گرفت پایتخت خویش را از گلبرگه به بیدر منتقل سازد. نیروهای اجتماعی و اشرافی که وی در بیدر فراهم آورد عمدتاً از آفاقی‌ها و شیعیان ایران و عراق بودند. سلطان در سال‌های نخست استقرار خویش در بیدر هم‌چنان از فقدان یک صوفی بزرگ که بتواند با تکیه بر وی مردم را به حمایت از خویش برانگیزد، رنج می‌برد. هنگامی که شیخ آذری، ملک الشعرا دربار احمد اول تصمیم گرفت بیدر را به مقصد اسفراین ترک کند، سلطان از وی تقاضا کرد به دلیل غم و اندوهی که فوت گیسودراز برای وی به همراه داشت، در بیدر بماند و با ترک بیدر اندوه او را بیشتر ناسازد.^{۵۱} در واقع سلطان سعی داشت با استفاده از شهرت شیخ آذری، کمی از ضایعه فقدان گیسودراز را جبران کند. گذشته از این، احمد اول ذاتاً فردی صوفی منش بود و به صوفیان و افکار صوفیانه توجهی خاص داشت. کلمات قصار و نصایح و سخنانی که از صوفیان در گرداگرد محراب مقبره وی در بیدر

نقش بسته، به روشنی نشانگر توجه وی به این قبیل افکار و سخنان است.^{۵۲} در جامعه جدید که دارای مردم و اشرافیتی متفاوت با جامعه گلبرگه بود، احمد اول نیاز به صوفیانی داشت که از نظر مذهبی و قومی و نژادی با این مردم هم‌خوانی داشته باشند و در واقع، بتوانند حمایت این اشرافیت جدید را نسبت به حکومت جلب نمایند. بنابراین متوجه ایران شد و از شاه نعمت‌الله ولی (۸۳۴-۷۳۰هـ)، صوفی معروف فرقه قادریه، برای سفر به دکن دعوت به عمل آورد. سلطان پیش از این، از طریق یکی از شاگردان و مریدان شاه نعمت‌الله به نام نظام الدین فاروقی، معروف به شیخ خوچن، با وی آشنا گردیده بود.^{۵۳} از این رو، گروهی از مشایخ و بزرگان را نزد نعمت‌الله در کرمان فرستاد، و از وی برای سفر به دکن دعوت کرد. شاه نعمت‌الله به دلایلی از این سفر سر باز زد و با سفر تنها فرزند خویش، خلیل‌الله نیز به دلیل دلبستگی فراوانی که به وی داشت، موافقت نکرد. لیکن نوه خویش، میرزا نورالله را به دربار احمد فرستاد. سلطان برای استقبال از نورالله، با جمیع امرا و شاهزادگان از شهر بیدر بیرون رفت و نورالله را با اعزاز و احترام فراوان به شهر درآورد. وی در محلی که برای اولین بار با نورالله ملاقات کرد، روستایی ساخت و آن را نعمت‌آباد نام نهاد و سپس نورالله را بر همه صوفیان برتری داد و او را به لقب «ملک المشایخ» سرافراز گردانید.^{۵۴} میرزا نورالله از چنان شهرت و اعتباری برخوردار نبود که بتواند آرزوهای احمد اول را برآورده سازد؛ وی با اوضاع سیاسی و اجتماعی دکن آشنایی چندانی نداشت. به علاوه زبان دکنی نمی‌دانست و به همین دلیل بیشتر در دربار بود و نمی‌توانست ارتباط صمیمی با مردم برقرار سازد. بنابراین، سلطان همه توجه خویش را متوجه شاه نعمت‌الله کرد و او را به عنوان رهبر و مراد حقیقی خویش می‌دانست. نعمت‌الله نیز سلطان را مورد توجه و تفقد خویش قرار داد. احمد اول از کسانی بود که نعمت‌الله، او را به «شرف خلعت و اجازت» نایل کرد و با این کار، وی را وارد حلقه صوفیان و مریدان خویش ساخت.^{۵۵} سلطان نیز هر سال هدایا و پول‌های فراوانی جهت مخارج خانقاه

نعمت‌الله از دکن به کرمان ارسال می‌کرد. این مبالغ به اندازه‌ای زیاد بود که مالیات حاصل از آن، در آمد فراوانی نصیب حاکمان محلی می‌کرد.^{۵۶} شاه نعمت‌الله در سال ۸۳۴ هـ در کرمان در گذشت. احمد اول در برگزاری مراسم عزای وی تلاش بسیاری کرد. وی در مراسم عرس (سالگرد) نیز، به نشانه اکرام و احترام آن مرحوم، شخصاً به دست سادات و مشایخ آب ریخت.^{۵۷} مقبره نعمت‌الله در ماهان دارای کتیبه‌ای به تاریخ ۸۴۰ هـ است که نشان می‌دهد ساخت این بنا در دوره احمد اول تحت نظر وی آغاز شده و در دوره احمد دوم به پایان رسیده است.^{۵۸}

پس از درگذشت نعمت‌الله، تنها فرزند وی خلیل‌الله به همراه فرزندان گروهی از مریدان خویش به بیدر مهاجرت کرد. خلیل‌الله را باید اولین صوفی معروف از خاندان نعمت‌الله دانست که وارد دکن گردید. وی دارای دو فرزند به نام‌های حبیب‌الله و محب‌الله بود که همراه او به بیدر آمدند. این صوفیان در بیدر از احترام فراوانی برخوردار گردیدند و برای اولین بار در تاریخ تصوف این دوره، با خاندان شاهی روابط سببی برقرار کردند؛ بدین ترتیب، حبیب‌الله به دامادی احمد اول و محب‌الله به دامادی پسرش، احمد دوم درآمد. ازدواج میان صوفیان خاندان نعمت‌الله با خاندان شاهی در دوره‌های دیگر سلاطین بهمنی نیز رواج داشت.^{۵۹} به علاوه این افراد عهده‌دار خدمات نظامی و اداری شدند و اقطاع و جاگیرهایی از سلاطین دریافت کردند؛ حبیب‌الله منطقه بیدر (واقع در شمال غربی بیدر) را به عنوان اقطاع از سلطان دریافت کرد. وی فرماندهی لایق بود و در نبردها خدمات فراوانی به بهمنیان کرد، به همین دلیل، مفتخر به القابی از قبیل «غازی» و «بت شکن» شد.^{۶۰} در واقع، صوفیان فرقه نعمت‌اللهی از آغاز ورود خویش به دکن، شیوه‌ای متفاوت از صوفیان قبلی در پیش گرفتند. آنان به طور جدی وارد مسائل سیاسی و نظامی گردیدند. احترامی نیز که این صوفیان در بین مردم و امرا داشتند بیشتر به دلیل روابط آنها با خاندان شاهی بود. با این حال، حضور صوفیان

نعمت‌اللهی در پایتخت بهمنیان و مشارکت آنان در مسائل سیاسی و اجتماعی، باعث شهرت این سلاطین در سرزمین‌های دیگر به ویژه ایران گردید. پس از مهاجرت این صوفیان به دکن، بسیاری از دانشمندان و صوفیان و شعرا به قصد پیوستن به این خاندان از ایران عازم دکن شدند. با مهاجرت خاندان نعمت‌اللهی، سیل مهاجرت آفاقی‌ها به دکن سرعت گرفت. معروف‌ترین فردی که به قصد پیوستن به شاه محب‌الله از ایران وارد دکن گردید، محمود گاوان بود^{۶۱} که تأثیر وی بر تاریخ سیاسی - اجتماعی این منطقه بر کسی پوشیده نیست. شیخ آذری و برخی دیگر از شعرای دربار بهمنی نیز به همراه خاندان نعمت‌الله به دکن آمدند. سلطان قلی قطبشاه، مؤسس سلسله قطبشاهیان نیز از مریدان نعمت‌الله بود که جهت پیوستن به آنان روانه دکن گردید.^{۶۲}

پس از احمد اول و در دوره‌های دیگر حکومت سلاطین بهمنی نیز صوفیان خاندان نعمت‌الله احترام زیادی در میان دربار، سپاهیان و مردم داشتند. این گروه در همه مسائل سیاسی، اجتماعی و نظامی مشارکت می‌کردند و کمتر حادثه‌ای را در دوره بیدر می‌توان یافت که صوفیان این خاندان در آن نقش اساسی نداشته باشند. جلوس بر تخت و مراسم تاج‌گذاری احمد دوم (حک: ۸۳۸-۸۶۲)، احمد سوم (حک: ۸۶۵-۸۶۷) و محمد سوم (حک: ۸۶۷-۸۸۷)، به دست فرزندان و نوادگان نعمت‌الله و صوفیان و مشایخ دیگر صورت گرفت.^{۶۳} عدم بیعت این افراد با سلاطین به هنگام جلوس، موجب ضعف سلطان و روی‌گردانی مردم از وی می‌شد. در لشکرکشی‌ها و نبرد با سلاطین هندو نیز معمولاً اعضای این خاندان حضور داشتند. برخی از صوفیان خاندان نعمت‌الله خود فرماندهان لایقی بودند اما حضور آنان در میان سپاه با توجه به شهرت و محبوبیت آنان، باعث تقویت روحیه سربازان می‌شد. در اختلاف و تنازع میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها نیز صوفیان نعمت‌اللهی به حمایت از آفاقی‌ها پرداختند؛ پس از جلوس همایون شاه (حک: ۸۶۵-۸۶۲)، حیبت‌الله فرزند خلیل‌الله به همراه گروهی دیگر از آفاقی‌ها

علیه سلطان شورش کردند و حسن خان برادر کوچک وی را به سلطنت برگزیدند. همایون، شورشیان را سرکوب و حبیب‌الله و برخی از همدستانش، مانند نظیری شاعر را زندانی کرد. آنان پس از مدتی با مساعدت یاران آفاقی خویش از زندان گریختند و شورشی دیگر علیه همایون به راه انداختند. همایون مجدداً شورشیان را سرکوب کرد و رهبران شورشی از جمله حبیب‌الله را به قتل رسانید.^{۶۴} با این حال، قتل حبیب‌الله سبب کاهش نفوذ نعمت‌اللهیه در دستگاه بهمنیان نگردید و این صوفیان همچنان به فعالیت خویش در دوره سلاطین بعدی ادامه دادند.

صوفیان فرقه نعمت‌اللهی علاوه بر شرکت در مسائل سیاسی و نظامی، دو تأثیر ماندگار دیگر در تاریخ سیاسی و اجتماعی دکن بر جای نهادند؛ با توجه به تشیع صوفیان نعمت‌اللهی، این گروه باعث ترویج و رشد تشیع در دکن گردیدند. نعمت‌الله خود از اعقاب امام پنجم شیعیان بود و حضور فرزندان و نوادگان او در دکن موجب شد تا تعداد کثیری از شیعیان از سرزمین‌های مختلف به ویژه ایران در این منطقه گرد هم آیند به طوری که، پس از تجزیه حکومت بهمنی، تشیع در قلمرو برخی جانشینان آنان به عنوان مذهب رسمی انتخاب شد. به علاوه صوفیان و ایرانیانی که برای پیوستن به آنان به دکن مهاجرت کردند به رشد و توسعه زبان فارسی در این منطقه کمک زیادی کردند. قدیمی‌ترین متن فارسی باقی مانده از دوره بهمنیان، رساله‌ای است که عبدالعزیز بن شیر ملک واعظی درباره «احوال و آثار نعمت‌الله ولی» تألیف و به احمد دوم پیش‌کش کرد.^{۶۵}

علاوه بر خاندان نعمت‌الله، صوفیان دیگری نیز در دوره حکومت بهمنیان در بیدر فعال بودند و بعضاً به مراتب بالایی در زمینه علم و سیاست دست یافتند.

۶. سید حنیف؛ وی یکی از صوفیان مشهور و از مریدان خاندان نعمت‌الله بود که در دوره احمد اول به همراه آنان وارد بیدر گردید و در حوادث سیاسی و اجتماعی این شهر نقش مهمی

ایفا کرد. وی در مراسم جلوس احمد دوم، احمد سوم و محمد سوم به همراه صوفیان خاندان نعت‌اللهی حضور داشت و با ایستادن در سمت چپ سلاطین در واقع جلوس آنان را بر تخت سلطنت تأیید کرد.^{۶۶} مقبره وی به نام «روضه سیدالسادات» که در دوره محمودشاه (حک: ۸۸۷-۹۲۴) بنا گردید، امروزه در بیدر موجود است.^{۶۷}

۷. شیخ ابراهیم ملتانی: وی از صوفیانی بود که در دوره احمد دوم وارد بیدر گردید. او در ملتان متولد شد و در جوانی وارد دستگاه اداری بهمنیان گردید. ملتانی با تألیف کتابی به نام معارف العلوم و تقدیم آن به سلطان، وی را تحت تأثیر دانش عمیق خود قرار داد و توجه سلطان را به خود جلب کرد، به طوری که سلطان روستاهایی را به عنوان انعام به وی بخشید. ملتانی تا مرگ احمد دوم مورد توجه و احترام وی قرار داشت. پس از آن در دوره محمد سوم مورد حمایت جدی محمود گاوآن قرار گرفت و به منصب قاضی القضاتی قلمرو بهمنیان منصوب شد. پس از او فرزندان و مریدانش به اشاعه آرا و عقاید فرقه قادریه در بیدر و شهرهای دیگر پرداختند.^{۶۸}

صوفیان علاوه بر رابطه با سلطان و ایفای نقش مهم در مسائل سیاسی و اجتماعی، در حوزه علم و فرهنگ نیز نقش بسزایی در جامعه دکن ایفا کردند. در واقع این گروه اولین کسانی بودند که مردم دکن را با فرهنگ و معارف اسلامی آشنا کردند و تعالیم اسلامی را در جنوب هند رواج دادند. آنان به دلیل روابط نزدیک با مردم، به خوبی توانستند بر توده‌های مردم تأثیر گذارند و آنان را با فرهنگ رایج در دیگر سرزمین‌های اسلامی، آشنا سازند. آنها هم چنین آثار صوفیان بزرگی، چون شیخ ابوطالب مکی، امام غزالی، امام قشیری، ابن عربی، شیخ زین‌الدین عطار و شیخ شهاب‌الدین سهروردی را به دکن آورده و در مدارس و خانقاه‌های خویش، بحث و بررسی کردند. به علاوه افرادی، چون عین‌الدین بیجاپوری و سید محمد گیسودراز با تألیف آثار فراوان به زبان‌های فارسی، عربی و دکنی، بر غنای علمی و فرهنگی

دکن افزودند. از بسیاری از این آثار امروزه جز نام باقی نمانده است، ولی گستردگی دامنه این تألیفات، حاکی از تلاش بی‌شائبه صوفیان جهت ارتقاء فرهنگی جامعه خویش است. این آثار به طور کلی، در قالب ملفوظات، جداول نسب‌شناسی، شروح، ترجمه‌ها، مجموعه اشعار و نیز علمی، از قبیل تفسیر، حدیث، فقه، قرائت، اصول، لغت، نحو، تاریخ و حتی پزشکی قابل بحث و بررسی است. بحث‌هایی که در خانقاه صوفیان جاری بود، به روشنی نشانه جذب کامل ادبیات صوفیانه و نیز گسترش فرهنگ اسلامی در کن (در این دوره) است.

صوفیان از نظر اخلاقی نیز تأثیری ماندگار بر جامعه دکن داشتند. گذشته از ارشاد و راهنمایی سلاطین و گاه ایستادگی در برابر اعمال خلاف شرع آنان، این افراد در جهت تقویت روحیه اخلاقی و دینی مردم و نیز کنترل فساد و تباهی جامعه، نقش مهمی ایفا کردند؛ آثاری که تحت عنوان ملفوظات از برخی صوفیان این دوره به جای مانده، به خوبی نشانگر تلاش آنان برای زدودن فساد و تباهی از جامعه و ایجاد فرهنگی دینی و انسانی است.^{۶۹}

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن بطوطه، رحله، تحقیق محمد، عبدالمنعم العریان، (بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م) ص ۵۷۵.
2. Mohammad suleman siddiqi, *Ethnic change in the Bahmanid society at Bidar: (A.D. 1422-1538, in Islamic culture, 1986), vol60, no3, p 61-80.*
۳. برای آشنایی با فعالیت این صوفیان در دکن ر.ک: سید محمد میرخورد، *سیر الاولیاء در احوال و ملفوظات مشایخ چشت*، به کوشش محمد ارشد قرشی، (لاهور، ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م)، ص ۱۰۱-۲۰۳، ۱۶۵-۳۰۳؛ محمد جمال قوام الدین، *قوام العقاید*، نسخه خطی موجود در کتاب خانه دانشگاه عثمانیه حیدرآباد دکن، فصل سوم؛ مولوی ابوتراب محمد عبدالجبار، *محبوب ذی المنن تذکره اولیای دکن*، (حیدرآباد دکن، بی‌تا) ص ۱۵۰ - ۳۰۰، ۱۶۰ - ۳۹۱، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۰۲ - ۵۳۸، ۳۹۳ - ۵۴۱.
۴. غلامعلی شاه، *مشکوٰۃ النبوه*، نسخه خطی موجود در مجموعه روضه بزرگ گلبرگه، ص ۱۸ و ۲۸.
۵. برای نمونه ر.ک: همان، ص ۱۷؛ غلام محمد خواندمیری، *سید المخدومی*، نسخه خطی موجود در «مجموعه روضه بزرگ» گلبرگه، ص ۱۶۷ - ۱۶۸؛ محمد جمال قوام الدین، پیشین، فصل سوم؛ سید علی طباطبا، *برهان مآثر*، (دهلی، ۱۳۵۵ق/۱۹۳۶م)، ص ۱۲؛ محمد قاسم هندوشاه فرشته، *گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته)*، (بمبئی، ۱۸۶۸م)، ج ۱، ص ۲۷۴.

۶. رفیع الدین شیرازی، تذکرة الملوک، نسخه خطی موجود در موزه سالار جنگ، حیدرآباد دکن، ص ۷.

۷. محمد قادری، شجره اراده و اجازہ، نسخه خطی موجود در مجموعه محمد سلیمان صدیقی، ص ۴-۹؛ غلام محمد خواند میری، پیشین، ص ۱۳۵.

۸. برای شرح حال وی ر.ک: مولوی ابوتراب محمد عبدالجبار، پیشین، ص ۳۹۱-۳۹۳؛ بشیرالدین احمد، واقعات مملکت بیجاپور، (آگرہ، ۱۹۱۵م)، ج ۳، ص ۵۲۴-۵۳۲.

۹. عبدالحق بن فخرالدین حسنی، نزہة الخواطر (حیدرآباد دکن، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷) ج ۲، ص ۱۴۳.

۱۰. رفیع الدین شیرازی، پیشین، ص ۷.

۱۱. همان؛ نیز ر.ک: غلام محمد خواندمیری، پیشین، ص ۱۶۳-۱۸۰؛ بشیرالدین احمد، پیشین، ج ۳، ص ۵۲۴-۵۲۶.

۱۲. عبدالملک عصامی، فتوح السلاطین، چاپ اوٹ، (مدرس، دانشگاه مدرس، ۱۹۸۴م)، ص ۴۷۹-۴۹۶؛ خواندمیری، پیشین، ص ۱۷۲-۱۷۳؛ محمد قاسم هندوشاه فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۷.

۱۳. رفیع الدین شیرازی، پیشین، ص ۸.

۱۴. عصامی، پیشین، ص ۵۵۱؛ سید علی طباطبای، پیشین، ص ۲۱.

15. Mohammad suleman Siddiqi, *Shaikh Muhammad Rukn al-din, his role in medieval Deccan, in "Islamic culture"*, 1981, vol 55, no. 1, p 55-58; Idem, *The Bahmani sufist' (Delhi, 1989) p 125.*

۱۶. رفیع الدین شیرازی، پیشین، ص ۸.

۱۷. غلام محمد خواندمیری، پیشین، ص ۱۸۶.

۱۸. محمد قاسم هندوشاه فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۲.

۱۹. رفیع الدین شیرازی، پیشین، ص ۸.

۲۰. همان.

۲۱. محمد قاسم هندوشاه فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۲.

۲۲. منعم خان همدانی، سوانح دکن، نسخه موجود در آرشیو دولتی، حیدرآباد دکن، ص ۵۵.

۲۳. غلام محمد خواندمیری، پیشین، ص ۲۸۶ - ۲۸۷.

24. Devare, T.D *A Short history of persian literature (At hte Bahmani, the Adeshahi and the Qotshahi courts Deccan)*, (poona, 1961), p.28.

۲۵. محمد قادری، شجره اجازہ وارادہ، ص ۹.

26. Mohamad Suleman Siddiqi, op.cit, (1989), p 132.

۲۷. برای شرح حال وی ر.ک: غلامعلی شاه پیشین، ص ۲۳؛ عبدالجبار، پیشین، ص ۵۳۸-۵۴۱؛

بشیرالدین احمد، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲۸. ج ۱، ص ۲۷۷.

۲۹. سید علی طباطبای، پیشین، ص ۳۲-۳۳، محمد قاسم هندوشاه فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۳

- ۲۹۵؛ محمد رونق علی، روضۃ الاقطاب، (لکهنو، ۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م) ص ۲۰۴-۲۰۵؛

میرغلامعلی بلگرامی، روضه الاولیاء، (پاکستان، بی تا) ص ۲۸ - ۳۱.

۳۰. میرمنشی، ص ۱۴۱؛ بلگرامی، همان، ص ۳۱.

31. Mohamad Suleman Siddiqi, op. cit, (1989), p 47.

۳۲. نظام الدین احمد، پیشین، ج ۳، ص ۱۷؛ عبدالحق محدث دهلوی، اخبار الاخیار فی اسرار

الابرار، تصحیح عظیم اشرف خان (دهلی، ۱۹۹۸م) ص ۱۵۱ - ۱۵۷؛ میرغلامعلی بلگرامی،

پیشین، ص ۱۷ - ۱۹؛ آقابزرگ، الزریعه الی تصانیف الشیعه، (بیروت، دارالاضراء، بی تا) ج

۹، ص ۹۳۷؛ رحمان علی، تذکره علمای هند ملقب به تحفه الفضلاء فی تراجم الکملا،

(لکهنو، ۱۳۳۲ق، ۱۹۱۳م) ص ۸۲.

۳۳. عبدالحق محدث دهلوی، پیشین، ص ۱۵۲.

۳۴. گیسودراز، مکتوبات چشتیه، تصحیح مولوی حافظ سید عطااحسین صاحب، (حیدرآباد

- دکن، ۱۳۶۲ق) ص ۸۶؛ نظام الدین احمد، طبقات الکبری، تصحیح محمد هدایت حسین، (کلکته ۱۹۱۱م) ج ۳، ص ۱۷؛ سید علی طباطبای، پیشین، ص ۴۳.
۳۵. محمد قاسم هندوشاه فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۶؛ کامورخان، هفت گلشن الهی، نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه علیگره، ص ۲۰.
۳۶. غلامعلی شاه، پیشین، ۱۹؛ محدث دهلوی، پیشین، ص ۱۵۲.
۳۷. امین الدین ابوالفیض، من الله، شوامل الجمیل فی شمائل الکمل، نسخه خطی در مجموعه روضه شیخ گلبرگه، ص ۹۴.
۳۸. منعم خان همدانی، پیشین، ص ۵۴؛ میرغلامعلی بلگرامی، پیشین، ص ۱۹.
۳۹. محمد قاسم هندوشاه فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۶.
۴۰. همان، ص ۳۲؛ منعم خان همدانی، ص ۵۵.
۴۱. محمد شریف حنفی، مجالس السلاطین، نسخه خطی موجود در دانشگاه اسلامی علیگره، ص ۲۰۹ - ۲۱۰.
۴۲. محمد قاسم هندوشاه فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۶ - ۳۱۹، محمد هادی کامورخان، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۹؛ انتخاب تاریخ دکن، مجهول المؤلف، نسخه خطی موجود در موزه ملی هند، دهلی نو، ص ۸۵.
۴۳. مولوی ابوتراب محمد عبدالجبار، محبوب الوطن، تذکره سلاطین دکن، (حیدرآباد دکن، ۱۳۲۸ق) ص ۱۰۷.

44. Mohamad Suleman Siddiqi, op.cit, (1989), p 47 - 48.

۴۵. شمس الله قادری، اردوی قدیم، (لکنهو، ۱۹۲۹م) ص ۴۱ - ۴۲؛ غلامعلی شاه، پیشین، ص ۱۹.

46. Mohamad Sueman Siddiqi, op.cit, (1989), p 53.

47. G.T Kulkarni Hulkarni, *Socio - economic change in the Deccan Seccan (14th to 17th century) a critique*, (in "proceeding of indian history congress",

Calicut, 1999), p 288; M.Mirza Sakhawat, *two Deccani poets of the Bahmani period*, (in "journal of the pakestan historical society", 1959), vol. 7, part 1, p 283.

۴۸. ابوالفیض من‌الله، پیشین، ص ۴۰؛ غلامعلی شاه، پیشین، ص ۲۰.

Yazdani, Bidar: *Its history and mounments*, (London, 1947), p 20.

49. Mohamad Suleman Siddiqi, op.cit, (1989), p 56; Mirnajmudin Ali khan, *The education system in the Deccan during the Bahmani period from 1347-1500* (Osmania university, 1977), (ph. D. Thesis) p 393.

۵۰. جغرافیای تاریخی دکن، مجهول المؤلف، نسخه موجود در آرشیو دولتی، حیدرآباد دکن، ص ۳۹۸.

۵۱. محمدقاسم هندوشاه فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۵.

۵۲. برای مشاهده متن این کتیبه‌ها ر.ک: G. Yazdani, op. cit, p 121

۵۳. عبدالعزیز بن شیرملک واعظی، رساله‌ای در سه حضرت شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، تصحیح و مقدمه ژان اوین، (تهران، ۱۳۳۵ق/۱۹۵۶م) ص ۳۰۸، ۲۸۸؛ سید علی طباطبای، پیشین، ص

۵۴؛ غلامعلی شاه، پیشین، ص ۲۰

۵۴. سید علی طباطبای، پیشین، ص ۶۵؛ محمد قاسم فرشته، ج ۱، ص ۳۲۹.

۵۵. واعظی، پیشین، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ عبدالرزاق کرمانی، تذکره در مناقب حضرت شاه، نعمت‌الله ولی تصحیح ژان اوین، ۱۳۶۲ق.

۵۶. همان، ص ۱۰۸؛ محمد مفید مستوفی بافقی، جامع مستوفی، به کوشش ایرج افشار، (تهران، ۱۳۴۰ش) ج ۳، ص ۳۷-۴۵؛ احمد علی خان وزیری، تاریخ کرمان، تصحیح باستانی پاریزی، (تهران، ۱۳۷۰ش) ص ۵۷۹؛ معصومعلیشاه، طرائق الحدائق، تصحیح محمد جعفر

محبوب، (تهران، ۱۳۳۹ق) ج ۳ ص ۹۳.

۵۷. سید علی طباطبای، پیشین، ص ۶۸.

۵۸. حمید فرزام، تحقیق در احوال و آثار و افکار شاه نعمت الله ولی، (تهران، ۱۳۷۴ش) ص ۱۸۴؛ احمد علی خان وزیری، پیشین، ص ۵۸۰.
۵۹. برای نمونه ر.ک: سید علی طباطبای، پیشین، ص ۸۱ - ۱۳۷ - ۱۳۸؛ محمد قاسم فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۹.
۶۰. محمد قاسم فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۹؛ غلامعلی شاه، پیشین، ص ۲۰؛ محمد مفید بافقی، پیشین، ج ۳، ص ۴۶-۴۷؛ معصومعلیشاه، پیشین، ج ۳، ص ۹۳-۹۴.
۶۱. محمد قاسم فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۸.
۶۲. محمد مفید بافقی، پیشین، ج ۳، ص ۵۳-۵۴.
۶۳. سید علی طباطبای، پیشین، ص ۷۵، ۹۶، ۱۰۷، ۱۲۳.
۶۴. محمد قاسم فرشته، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۴۳.
۶۵. عبدالعزیز واعظی، پیشین، ص ۲۷۲.
۶۶. سید علی طباطبای، پیشین، ص ۷۵، ۹۶، ۱۰۷.
۶۷. علی اصغر حکمت، نقش پارسی بر احجاز هند، (طهران، ۱۳۳۷ش) ص ۷۷-۷۸.
۶۸. غلامعلی شاه، پیشین، ص ۲۳؛ مولوی ابوتراب محمد عبدالجبار، ص ۵۵۴-۵۵۵.
- M.S.Siddiqi, op 85-95
۶۹. برای برخی از این ملفوظات ر.ک: عبدالحق محدث دهلوی، پیشین، ص ۱۵۲.

منابع

- آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، (بیروت، دارالاضواء، بی تا).
- ابن بطوطه، رحله، تحقیق محمد عبدالمنعم العریان، (بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م).
- ابوالفیض من الله، امین الدین، شوامل الجمل فی شمائل الکمل، نسخه خطی موجود در «مجموعه روضه شیخ»، گلبرگه.
- انتخاب تاریخ دکن، مجهول المؤلف، نسخه خطی، موجود در موزه ملی هند، دهلی نو.

- بافقی، محمد مفید مستوفی، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، (تهران، ۱۳۴۰ش).
- بشیرالدین احمد، واقعات مملکت بیجاپور، (آگره، ۱۹۱۵م).
- بلگرامی، میرغلامعلی بن نوح، روضه الاولیاء، (پاکستان، بی تا).
- جغرافیای تاریخ دکن، مؤلف مجهول، موجود در «آرشیو دولتی State archives»، (حیدرآباد دکن).
- حکمت، علی اصغر، نقش پارسی بر احجاز هند، (تهران، ۱۳۳۷ش).
- حنفی، محمد شریف، مجالس السلاطین، نسخه خطی، موجود در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره.
- خواندمیری، غلام محمد، سیرالمخدومی، نسخه خطی موجود در «مجموعه روضه شیخ»، گلبرگه.
- رحمان علی، تذکره علمای هند، ملقب به تحفه الفضلاء فی تراجم الکملاء، (لکهنو، ۱۳۳۲ق، ۱۹۱۳م).
- رونق علی، محمد، روضه الاقطاب، (لکهنو، ۱۹۳۱م).
- شیرازی، رفیع الدین ابراهیم، تذکره الملوک، نسخه خطی، موجود در موزه سالار جنگ، حیدرآباد دکن.
- طباطبا، سید علی، برهان مآثر، (دهلی، ۱۳۵۵ق/۱۹۳۶م).
- عبدالجبار، مولوی ابوتراب محمد، محبوب ذی المنن تذکره اولیای دکن، (حیدرآباد دکن، بی تا).
- عبدالجبار، مولوی ابوتراب محمد، محبوب ذی الوطن تذکره سلاطین دکن، (حیدرآباد دکن، ۱۳۲۸ق).
- عصامی، عبدالملک، فتوح السلاطین، چاپ اوشا، مدرس، (دانشگاه مدرس، ۱۹۴۸م).
- غلامعلی شاه، مشکوه النبوه، نسخه خطی موجود در «مجموعه روضه بزرگ»، گلبرگه.
- فرزام، حمید، تحقیق در احوال و آثار و افکار شاه نعمت الله ولی، (تهران، ۱۳۷۴ش).

- فرشته، محمد قاسم هندو شاه، گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته)، (بمبئی، ۱۸۶۸م).
- قادری، شمس الله، اردوی قدیم، (لکنهو، ۱۹۲۹م).
- قادری، محمد، شجره اراده و اجازہ، نسخہ خطی موجود در مجموعہ شخصی محمد سلیمان صدیقی، (حیدرآباد دکن).
- قوام الدین، محمد جمال، قوام العقاید، نسخہ خطی موجود در کتابخانہ دانشگاه عثمانیہ، (حیدرآباد دکن).
- کامورخان، محمد ہادی، ہفت گلشن الہی، نسخہ خطی، موجود در کتابخانہ دانشگاه اسلامی علیگرہ.
- کرمانی، عبدالرزاق، تذکرہ در مناقب حضرت شاہ نعمت اللہ ولی، در «مجموعہ در ترجمہ احوال شاہ نعمت اللہ ولی کرمانی»، تصحیح و مقدمہ ژان اوین، (۱۳۳۵ق/۱۹۵۶م).
- گیسودراز، مکتوبات چشتیہ، تصحیح مولوی حافظ سید عطا حسین صاحب، حیدرآباد (دکن)، (۱۳۶۲ق).
- محدث دہلوی، عبدالحق، اخبار الاخیار فی اسرار ابرار، تصحیح عظیم اشرف خان، (دہلی، ۱۹۹۸م). (پایان نامہ دکتوری)
- معصومعلیشاہ، محمد معصوم بن زین العابدین، طرائق الحدائق، تصحیح محمد جعفر محجوب، (تہران، ۱۳۳۹ق).
- میرخورد، سید محمد بن مبارک علوی کرمانی، سیرالاولیاء در احوال و ملفوظات مشایخ چشت، بہ کوشش محمد ارشد قرشی، (لاہور، ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م).
- نظام الدین احمد، طبقات اکبری، تصحیح محمد ہدایت حسین، (کلکتہ، ۱۹۱۱م).
- واعظی، عبدالعزیز بن شیر ملک، رسالہ در سیر حضرت شاہ نعمت اللہ ولی، در «مجموعہ در ترجمہ احوال شاہ نعمت اللہ ولی کرمانی»، تصحیح و مقدمہ ژان اوین، (تہران، ۱۳۳۵ق / ۱۹۵۶م).
- وزیر، احمد علی خان، تاریخ کرمان (سالاریہ)، تصحیح محمد ابراہیم باستانی پاریزی،

(تهران، ۱۳۷۰ش).

- همدانی، منعم خان، سوانح دکن، نسخه خطی، موجود در «آرشیو دولتی State archives»،
(حیدرآباد دکن).

- Ali khan, Mir najmuddin, *The education system in the Deccan during the Bahmani period from 1347-1500*, (osmania university, 1977), (Ph.D. Thesis).
- Devare, T.D, *A short history of Persian literature (At the Bahmani, The Adeshahi and the Qotshahi courts Deccan)*, (Poona, 1961).
- Kulkarni, G.T., *Socio-economic change in the Deccan Seccan (14th to 17th century) a critique*, (in "Proceeding of Indian history congress", Calicut, 1999), pp.170-192.
- Mirza, M., Sakhawat, *Two Deccani poets of the Bahmani period* , (in "Journal of the Pakestan historical society", 1959), Vol. 7, part 1, p.275-294.
- Rizvi, Athar Abbas, *A socio-intellectual history of the Isna Ashari Shi is in India*, (Australia, 1986) Vol. 1.
- Schotten, M.Elizabet, *Indian-islamic architecture, The Deccan 1347-1686*, (Delhi, 1981).
- Siddiqi, Mohamad Suleman, *Ethnic change in the Bahmanid society at Bidar: A.D. 1422-1538*, (in "Islamic culture", 1986), Vol. 60, No.3, p.61-80.
- Siddiqi, Mohamad Suleman, *Shaikh Muhamad Rukn al-din, his role in medieval Deccan*, (in "Islamic culture", 1981), Vol. 55, No. 1, p. 69-61.
- siddiqi, Mohamad Suleman, *The Bahmani sufis*, (Delhi, 1989).
- Yazdani, G., *Bidar: Its history and monuments*, (London, 1947).